کہ چار ہفت بند مدحیہ صحابہ کبار رسول مختار المسمے بہ
من تصنیف جناب شیخ امداد علی صاحب مرحوم رئیس قصبہ سانڈی ملک اودھ
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۱

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ارض و سما و نعت حضرت سرور انبیا محمد مصطفےٰ احمد مجتبیٰ صلی اللہ علیہ و
سلم بر عاشقان چار یار حضرت رسول مختار صلعم مخفی مباد کہ عالیجناب کمالات انتساب
حقیقت آگاہ طریقت پناہ شیخ امداد علی صاحب بن شیخ دانش علی بن شیخ سلطان بن
شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرحوم رئیس و چودھری قصبہ سانڈی پالی
متعلقہ ملک اودھ ضلع ہردوئی مرید خاص با اختصاص حضرت شاہ حسین عطا صاحب سلونی
اودھی قدس سرہ مجموعہ چہار ہفت بند مدحیہ چار یار با وقار سید ابرار صلعم چون این عنایم
بخلوص عقیدت و جوش محبت تصنیف فرمودہ بر چہار صد و شش شعر ختم نمود الحمد للہ
کہ درین اوان سعادت اقتران خاکسار ہیچمدان محمد عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان صاحب
مرحوم مغفور بحکم جناب مصنف صاحب اعم برکاتہم در طبع این نعمت غیر مترقبہ بدل مصروف
گردید و در چار باغ کامیابی اعداد تاریخ برابر یافتہ بہمین اسم موسوم ساختہ با صحت تمام
باختتام رسانید اگر اہل اسلام اطفال خورد سال خود را بعد پندنامہ سعدی علیہ الرحمۃ

چهار ارکان دین متین معین جودت [illegible] اسعدهم الله تعالی جناب
مصنف صاحب مسامع و قاری این چار گلشن ایمان را از برکت مدح عاشقان
حبیب خود بمراد دارین [illegible] گردانا بحرمت النبی وآله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

باغ اول در شان حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رض
خلیفه اول رسول مقبول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم مشتمل بر هفت بند

بند اول

السلام ای غیرتش بر بزم [illegible] — سایه عکس رخت خورشید رب العالمین
ورقة التاج خلافت [illegible] — سرور سر خیل جمع مومنان حق گزین
آیه اتقی بوصف اتقا [illegible] — در کلام پاک خود فرموده خیر الراحمین
هم تو افضل است بر فضل تو شاهد بیگمان — ای حبیب جانشین [illegible] للعالمین
اذ هما فی الغار [illegible] تو قرآن مجید — هست روشن بر ضمیر انور اهل یقین
شد خطاب عالیت صدیق اکبر [illegible] نام — پیشوا ایت کرد احمد بر کهین و مهین
بهر تسلیم صحابان رفیع القدر تو — می نهد جن و ملک بر آستان تو جبین
اوج گردون را چه نسبت با علو شان تو — فرش پا انداز قصر عالیت چرخ برین
یافت از روز ازل مرقوم بر لوح از قلم — بعد نام خود همین نام تو ختم المرسلین
کرسی نه آسمان نه زینه ایوان تو — هست بالاتر مکانت کاندران هستی مکین

موسی عمران شده از دستی تو ... هست بدل هم عیسی گردون نشین
رفعت قدرت ترا داند خدا یا مصطفی ... زانکه حق وصف تو فرموده بقرآن مبین

ایکه جانت با محمد مونس و غمخوار بود
مونس و یاور ترا هم سید ابرار بود

بند دوم

ای روانت بار رکاب مصطفی گردید بس ... آنچه دیدی همره او بر فلاک تا دید بس
در شب معراج قرب حق شنید آواز تو ... سرور کونین یعنی احمد مرسل رئیس
پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی ... کس نباشد در فضیلتهای تو همتا و دس
بعد پیغمبر توئی کانداختی طرح جهاد ... زان جنود قدسیان آمد بامداد تو بس
فتح و نصرت در رکاب بست دایم بنده وار ... شام و روم و اندلس گه فتح شد در یکنفس
برق تیغت در وغا تا جسته از ابر نیام ... کاتشش همش زد در خرمن کفر همچو خس
هست مریخ فلک هم تابع فرمان تو ... مشتری حکم ترا تعجیل سازد هر نفس
کفر بگریزد ز عالم جانب ملک عدم ... گر کنی بهر جهاد منکران جولان فرس
قبه نه چرخ دارد پیش اوج رفعتت ... در نگاه اهل معنی کم نماید از عدس
گر سوی عرش برین آهنگ سازد ناقه‌ات ... در گلویش آسمان از مهر و مه بندد جرس

هر که از خوان نوال خورده ... حسرت بر سر خود میزند مثل مگس

پا بگل درمانده ام اندر هوا پیش قلم رحمت حق رحم فرما بر من بیدست بیکس

ای که برگزیده ترا خیر الورى در غار یار

صاحب ختم رسل گفته ترا پروردگار

بند سوم

ای که قدرت رفعت از قرب پیمبر یافته نیز پیغمبر ترا از جمله یاور یافته

هر که با هجرت شده در دو جهان روشن ضمیر جاودان از نور حق دل را منور یافته

شد تصدق با صداقت آنکه پیراست شما بیگمان در خواب دیدار پیمبر یافته

هر گل و ریحان و عنبر مشک تا بار رفتن از شمیم روضهات خود را معنبر یافته

گوهر وصفت بقرآن خبر هر کس که یافت چون صدف گنجینه دل پر ز گوهر یافته

هر گدایت گشت مستغنی چنان از جود تو خویش را از شهنشاه سکندر یافته

در وفای عهد تو هر کس بیان جان بست او به فتح کفر خود را بس دلاور یافته

فکر انسان کی رسد با رفعت اجلال تو خیر پیمبر قدر مقدارت نه کس در یافته

نامت خیر الورى گشتی با دل و با زبان نام تو نقشش جبهه جمله افسر یافته

تا سپاه کفر از گردان بود شکن ... تا زبانت زور کفر افگن ز داور یافته

بحر و بر ارض و سما از جود تو شد بهره‌ور	...در مدح منقبت یا امیر المؤمنین
بگذرد در یک نفس چون مهر انور از سما	...هدایت یا امیر المؤمنین
بی بصر منکر چه بیند رفعت شان ترا	...ت حق وصف و ثناییت یا امیر المؤمنین

چون نه بیند پیش حق در حشر جای صدر تو
عالمی در ماتم حیرت شود از قدر تو

بند ششم

ای ز فرمان خدای پاک فرمان شماست	انتظام دو جهان رکنی ز ارکان شماست
مهر حق ثبت است بر منشور احکام قضا	منصب جبرائی آن از دست دیوان شماست
انتظام هشت جنت گر به رضوان شد نصیب	لیک از حکم خدا او از مطیعان شماست
حوض کوثر خود نه دریای فیض است بهر گدا	نهرهای خلد از انهار بستان شماست
ای ز ابر رحمت تو آب حیوان قطره‌ایست	خود حیات سرمدی از آب فیضان شماست
کرسی چرخ برین شد کرسی ایوان تو	سقف بام چرخ فرش از صحن ایوان شماست
دوره گردون گردان کز ازل شد در شمار	این همه دوران او موقوف دوران شماست
اهل عرفان پی به سوی حق نبردند جز به تو	زانکه راه معرفت روشن ز عرفان شماست
مال و زر را بس بجا کردی فی سبیل الله بذل	آیه یوفون بقرآن خاص در شان شماست
روز محشر بگذرد چون برق تابان از صراط	هر که دست او به دامان غلامان شماست

ارشاد ... [illegible]

بهر فرق دشمن تو ذو دوا ... گردن اعدا شد از تیغ برّان شماست
بسکه امداد علی در خطهٔ هندوستان ... با دل پر مهر و شفقت پیش ثنا خوان شماست

باید هم در عشق تو خود را بدین آراستن
وز تو میباید نجات من ز نیران خواستن

بند هفتم

تا ترا در روضهٔ احمد شده جای قیام ... میرسد از هاتف غیبت ندای السلام
مصطفی و مرتضی صدیق گفتندت مدام ... شد علم این نام پاکت سربسر با خاص و عام
رفعت جاه و جلالت ای حبیب مصطفی ... شد عیان بر موسی و هم عیسی گردون خرام
چون عیان جان سبقت از پی عزم جهاد ... قطع شد آئین بدعت رفع شد کفر و ظلام
خامهٔ تقدیر خود روز ازل تحریر ساخت ... افتخار عز و تمکین ترا با احتشام
ذات والای ترا که صورت نسبتی در تمام ... تا ابد ماندی جهان از حسن معنی بی نظام
دین والای نبی بعد از نبی از جهد تو ... یافته در شش جهت چندانکه باید انتظام
نام حاتم در سخاوت تا ابد چون میرود ... در ازل بوده گدایت ای امیر ذو الکرام
بمراد خود رسد از فضل و رحم کارساز ... هر که ورد نام نامیت نماید صبح و شام
نیز سلطانی نه تنها بهره یاب از فیض تو ... عالمی از فیض تو سیراب تا روز قیام

بنده پروردگارم امت خیر الورا
هم محب چار یارم هست شه عالی مقام

در ازل بگزیده ام از فضل حب اهل بیت
از ازل ایمان ما این هست تا روز قیام

از خدا استغفار در خواه عفو جرم من
من هم همراه خویش باشم شاد کام

شد فزا با طهارت در روضه خیر الورا
رحمت حق باد نازل بر مزارت صبح و شام

عاشقانت را که هستند اهل ایمان و یقین
هر همه را بر رضوان بفردوس برین

باغ دوم در شان حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی
خلیفه دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم
مشتمل بر هفت بند بند اول

السلام ای تاج فرق عادلان اجمعین
آفتاب آسمان صالحین و متقین

فرش اطلس در هیبت گشت چرخ از زمین
سایه بان بارگاهت شد سپهر هفتمین

عدل بنیاد است بیشک ناظم کون و مکان
حامی شرع محمد سرور دنیا و دین

چون میان کفر و دین شد فرق از تیغ عیان
نام تو فاروق اعظم گفت ختم المرسلین

در جهان از هیبت تیغ جهاد و شکران
از ادب بر سنگ بیت الله سائیده جبین

روز و شب بر روضهٔ پاک تو بیسار [illegible] | [illegible] مهر و مه از یسار و از یمین

از شمیم خاکِ پاکِ کوی عنبربوی تو | شد معطر عنبر و مشک ختن هم یاسمین

شد از جود و احسانت اگر گردد عیر | بی تکلف آب رحمت ابر بارد بر زمین

در جهاد از حکم حق جن و ملک همراه تو | بر سر کفار می بارند گرز آتشین

آنکه در توریت نامت ناصر حق شد عیان | هم بانجیل آمدی منصور با نام مبین

عیسی مریم بفرمان خدای لایزال | شد بشیر نصرتت ای حامی دین متین

حامی دین پیمبر گر نبودی بهر | رونق اسلام کی بودی بآئین بهین

حسبک الله گفت در قرآن بوصف تو خدا | بس بود بهر ثنایت ای امیر المؤمنین

وصف تو فرمود خالق خلق را یارا کجا | مصطفی را جانشینی با خدا هستی قرین

رای تو گشته مطابق با کلام الله بود
صاحب معراج از رای تو بس آگاه بود

بند دوم

آنکه در وصف تو آیات کلام الله بیا | کی شود مدح و ثنایت از زبان هیچکس

از عطایت نیست کس محتاج بهر التماس | حاجت شاهان برآید بی طلب در یک نفس

ای ضیای کوی تو به از نسیم باغ خلد | در دل رضوان نباشد جز هوای او هوس

بود حسن در خواب دیدت با عصای آهنی | ای ترا بر بابل و سیوا نفس گشته دسترس

هر دم تیغت چو زور قفل هم بر دید | کفر خود راهی شود سوی عدم در یک نفس

گر بشست پیر دهقان بر فرس جولان [illegible] — [illegible]

کوکب بخت سکندر طالع شد چون آفتاب — در شب پیشانی خود کرده بس

گر پی جولان سمند باد پا را زین کنی — گم نماید دشمنت از بیم راه پیش و پس

هر که از قهر تو ای مقبول حق مقهور شد — داور دادار نبود هم در فریادرس

تا قدم تو چو پیکر بسوی آسمان — در گلویش قبضه تیغ برین بند و جرس

فلک الشان کی رسد بر اوج قدر ذات تو — تا بسقف آسمان پرواز کی سازد مگس

مثل موسی مطلب خوان محبان ترا — آسمان و کوکب مثل بیابان رشت عدس

من ز بخت نارسای خویش بنالم مدام — ای که تو دست رسا داری بفریادم برس

آنکه کردی قصر دین احمدی را پایدار
زان نموده پیشوایت خالق لیل و نهار

بند سوم

آنکه دست زور بازوی پیمبر یافته — زان پیمبر هم ترا با جان برابر یافته

ای شهنشاه جهان از ابر فیض عام تو — بحر عالم دامن خود پر ز گوهر یافته

کیمیاگر کی کند گوگرد احمر را تلاش — خاک درگاه تو را از اکسیر بهتر یافته

در شجاعت از شجاعان جهان برده سبق — زان شجاعت در شجاعت چون تو کمتر یافته

بر جنود جمع روبه دلان دشمنت — غازیان شیر دل نصرت ز داور یافته

[illegible] چشم [illegible] — [illegible] زان که راست شاه پیغمبران حق را [illegible]

هر که در مهر تو شاها داد جان و مال و سر — ساغر کوثر ز دست روز محشر یافته

از برای کندن بنیاد خصم دین حق — احمد مرسل ترا بس یار و یاور یافته

آنکه گفتی ساریه را پشت کن سوی جبل — لشکر اسلام زان نصرت برابر یافته

هر که شد در مدح تو عذب البیان باقی شد او — او زبان را تا ابد شیرین ز شکر یافته

در دمی طی کرد راه منزل مقصود را — بالیقین هر که ترا هادی و رهبر یافته

هر که دارد خار در دل با محبانت شها — هر سر مو بر تن خود نوک نشتر یافته

چون همای رفعت پرواز کرده سوی اوج — سایه او خسروان دهر بر سر یافته

حامی دین نبی گشتی چنان از فضل رب
رونق دین پیمبر گشت ذات تو سبب

بند چهارم

ای که جان تو بود آرام جان مصطفا — رفعت شان تو از تمکین شان مصطفا

واقف سر الهی بادشاه دین پناه — ذات پاکت رهنمای پیروان مصطفا

مفتی هر چار مذهب قاضی احکام دین — از عدالت داد بخش خادمان مصطفا

تا بدست خود گرفتی قبضه تیغ جهاد — در سقر رفتند جمله دشمنان مصطفا

ای باستیصال گمراهان بی نام و نشان — کرده قائم نزد حق نشان مصطفا

گشت روشن بر دل صفا تو اسرار ها | از ثنا یات خدا هم از بیان مصطفیٰ

هست بهر وصف ذات تو زر دوکان غزوجا | پاک اید در زبان مصطفیٰ

بر سرت تا عمر بوده ظل ختم المرسلین | گشته بر سر سائبان مصطفیٰ

داشتی از راه حق امی مدار هر امور | به کلام خالق و هم بر بیان مصطفیٰ

خاندانت را چه پاک از چشم زخم حاسدان | هست بر تو سایهٔ امن و امان مصطفیٰ

هر که از راه شقاوت حاسد قادر گوشد | روز محشر او بود با حاسدان مصطفیٰ

سینهٔ اعدای دین آماج گاه تیر اوست | گشت زه از زور بازوی کمان مصطفیٰ

از ره رحمت نگر شاها بحال زار من | هم برای خود و روح روان مصطفیٰ

دائما از رحم تو امید سید ام چنین | رهنمایم شو شها تا آستان مصطفیٰ

کن نگاه لطف از رحمت شها بر روی من
از پی روح محمد یک نظر کن سوی من

بند پنجم

هست بی‌نهایت ثنایت یا امیر المؤمنین | از کلام کبریایت یا امیر المؤمنین

کرد نازل در کلام خود جناب کبریا | خاص ده آیت برایت یا امیر المؤمنین

چون ز حق یافت رایت با احادیث و کتاب | گفت احمد مرحبایت یا امیر المؤمنین

عقل عالم کی رسد بارای دور اندیش تو | هست عقل [illegible] یا امیر المؤمنین

شد منور رای دین حضرت خیر الوریٰ | از جمال پر ضیایت یا امیر المؤمنین

چرخ میگردد بگرد درگهت بهر طواف
بهر عز تست جایت یا امیرالمؤمنین

با چنین بالانشینی مهر چرخ
گشت دربان سرایت یا امیرالمؤمنین

گشت دریا پر ز گوهر در دل
از لطف دست سخایت یا امیرالمؤمنین

میرسد هر ناکس و کس بر مراد خویشتن
از نگاه پر عطایت یا امیرالمؤمنین

جابجا ثبت است در توریت و انجیل و زبور
افتخار در حمایت یا امیرالمؤمنین

احمد مرسل ز رؤی خواب آگه گشته بود
از عروج دین فزایت یا امیرالمؤمنین

کس چه داند جز خدای پاک وصف ترا
یا که داند مصطفایت یا امیرالمؤمنین

بهر عرض حال خود من حاضرم با جان و دل
بر در دولتسرایت یا امیرالمؤمنین

از ره رحم کن بر حال زارم یک نظر
ای دل و جانم فدایت یا امیرالمؤمنین

هست پیش خالق اکبر بسی مقدار تو
جز رسول الله که باشد قدردان کار تو

بند ششم

ایکه زیر حکم حق طغرای فرمان شماست
وی بفرمان تو مهر مهر یزدان شماست

رونق دین نبی که آفاق عالم را گرفت
اینهمه از جد و جهد و سعی شایان شماست

جام جمشیدی کجا و تاج کیخسرو چه بود
به از آن بر دست و فرق بینوایان شماست

کیست با جود و سخایت با تو همتائی کند
حاتم طائی گدائی از گدایان شماست

شهرت مهمان نوازی بر سر گردون رسید
نعمت خوان خلیل الله در خوان شماست

رسواری از رحمت احمد اسوه حسنه | هر لب او از دهان خویش اندازد کلام

جانشین حضرت صدیق | چاره ساز است احمد تو ای روز قیام

لائق شانت ثنایت کی سزد ایشان | هم تو ای محبوب محبوب خدای ذوالاکرام

جن و انس و حور و غلمان بحر و بر و جانیان | از در است فیض می یابند شاهان صبح و شام

ای امام اهل ایمان سرور کون و مکان | کعبه ارباب دین حق شه هر خاص و عام

عاشق تو هست امداد علی از جان و دل | یک نظر فرما بسویش تا که گردد شادکام

خاک پای هر چار یارم هم غلام اهل بیت | از ازل ایمان ما هست ای عالی مقام

بر رسول پاک و هم بر آل و اصحاب رسول | از سر صدق و صفا صل علی خوانم مدام

هر که این مدحت بخواند یا بود از سامعین
روز حشر او را بود رضوان لفردوس برین

باب سوم در شان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

مشتمل بر هفت بند

بند اول

السلام ای دفتر علم و حیا و مسلم دین | السلام ای دین احمد را تو ای حبل المتین

برق تیغ تو اگر افتد بفرق [illegible] | [illegible] جان شان سوزد همچو خس
ضرب تیغت رستم دستان اگر دیدی بخواب | روح او از تن پریدی مثل طایر از قفس
پهلوانان جهان باهم کنند ار [illegible] | تاب قهران شجاعت نیارد هیچکس
در جهان شد لشکر کفار بی نام و نشان | بهر فتحش چون بزین آراستی پشت فرس
فارس و افریقه و جرجان و هیران فتح شد | سکه تو شد روان بر ملکهای پیش و پس
مومنان را از غنایم آنقدر کردی غنی | در دل آنها نمانده از هوای زر هوس
نام نیز دانت غنی داد و غنی کرده ترا | رفعت و وجاهت خدا و مصطفی داده انیس

از پی اثبات قدر رفعت پروردگار
گوهر سحر شهادت کرد بر فرقت نثار

بند سوم

آنکه شان شوکت از شان پیمبر یافته | هم کرامت از طفیل رب اکبر یافته
آنکه ذی النورین از حق خطابت شد عطا | چون بعقد خویش دو بنت پیمبر یافته
بهترین نسل آدم افتخار مومنان | احمد مرسل ترا پاکیزه گوهر یافته
بر لب هر چار سمت حوض کوثر چار در | چار یاران نبی هر در برابر یافته
موج زن گردید چون بحر کرم از ذات تو | دائما فیض و لطافت حوض کوثر یافته
بهر رکب جود و احسان تو فکر عاقلان | عقل دوراندیش اسیران و مضطر یافته
شرع و تقوی و عبادت را بذات تو فروغ | مومنان حقیقت را از آن در یافته

چونکه گشتی فدیه راه خدا از صبر و شکر — عزت و تمکین ز داور یافتی

با صفای جسم پاک انور تو آسمان — سرت بمریخ ماه منور یافتی

ذات پاکت را اگر پیدا نکردی ذات رب

جامع قرآن مثال تو که بودی در عرب

بند چهارم

ای که ذی النورین فرمودت زبان مصطفی — هست وصفت بی نهایت از بیان مصطفی

سینهٔ بی کینه‌ات پر گرد از اسرار حق — پس ز لطف خود زبان درفشان مصطفی

گوهر گنج حقیقت لعل کان معرفت — رهنمای اولیا تا آستان مصطفی

از نور اصفی شد خدا و مصطفی در دو جهان — مال و زر کردی عطا با پیروان مصطفی

رفعت و قدرت زیاده شد به پیش کبریا — یافتی چون عز و تمکین از مکان مصطفی

هر که تخم مهر تو در مزرعهٔ جان کاشته — یافته او خوشه نعمت ز خوان مصطفی

بالیقین یابد شفیع شان شفیع المذنبین — آنکه از جیش تو هستند عاشقان مصطفی

گفت از غیبت پیمبر از خدا ارجو حسین — مهر تو ای رحمت و آرام جان مصطفی

کافران دهر از هم حسابت از جهان — راهی دوزخ شدند آن دشمنان مصطفی

خویش محبوب خدا همراه این شیر آگه — گوهر پاکیزه و صافی ز کان مصطفی

تا شود [illegible] روشن نمایان ...

بند پنجم

ای که بی حد شد ثنایت یا امیر المومنین
از کلام کبریایت یا امیر المومنین

از سر عرفان فنا فی الله گشتی در رهش
برگزیده مر خدایت یا امیر المومنین

وصف تو روشن تر است از روشنی مهر و ماه
از حدیث مصطفایت یا امیر المومنین

صورت تو بو البشر بر ناخن خود ثبت یافت
گشت از بس مبتلایت یا امیر المومنین

طائر فکر رسا هر چند بر بالا پرد
کی برد راهی بجایت یا امیر المومنین

یابد از حکم خدا در خلد قصر و حور عین
هر که باشد با وفایت یا امیر المومنین

هر که با جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد
شد ولی او از ولایت یا امیر المومنین

شد منور مرآت دلهای اقطاب جهان
از جمال پر صفایت یا امیر المومنین

عاصیان را از خدا و مصطفی بهر نجات
هست کافی بس دعایت یا امیر المومنین

جن و انسان بیگمان کردند دین حق قبول
از کلام دلکشایت یا امیر المومنین

بحر اخضر قسمت خضر ارض کان سیم و زر
یافت از جود و عطایت یا امیر المومنین

هر یکی از سر و شان سر با صد اشتیاق
هست مشتاق لقایت یا امیر المومنین

اسد خان در خواب گر بیند بکف پای تو

بند ششم

ای ز قرآن و خبر توقیع فرمان شما — هر دو عالم زیر فرمان شماست

هست پیغامان تو نام خدا و مصطفی — تا رواج ایشان ز دست همنشینان شماست

پرچم رایات تو چون مهر تابد بر فلک — ماه نو نعلی سم اسپ شجاعان شماست

واقف اسرار غیبی رونق دین نبی — نام حق منقوش بیشک در دل و جان شماست

عاصیان را از طفیل جود تو بخشد غفور — این حدیث صاحب معراج در شان شماست

ای تو لی مصباح دین در نهان مومنان — راه دین حق منور از چراغان شماست

از طفیل مصطفی او ز رحمت رب غفور — در گلستان ارم جای محبان شماست

مصطفی باشند او را شافع روز جزا — هر که با صد عجز در ذیل غلامان شماست

از ندا یا شاه تو آمد عطا که در دین حق — آفتاب دین حق روشن ز ایوان شماست

گوی سبقت برده بیان از فصیحان جهان — لیک دادی سبق خوان دبستان شماست

هست تاج تو امداد علی در ملک هند — از کلام الله آیاتیکه در شان شماست

نقش مهر تو نبشته است بر لوح دلم — جسم و جان مال و زر قربان جان شماست

در قیامت پیش داور شو شفاعت خواه من
از ضیای روی انور کن منور راه من

بند هفتم

آفتاب نور واحد ماهتاب ارتضا
تو گشتی هم باب شهر علم دین

حامی دین پیمبر تو گشتی جان سبب
مقصد انا فتحنا یعنی حبل المتین

ماهتاب اهل اتی مقبول رب دو جهان
دُرّة التاج خلافت سرور دنیا و دین

گوهر بحر شجاعت دُرّ دریای سخا
عالم علم شریعت مقتدای متقین

حیدر صفدر کو دل ما سرشته خاک درت
صورت اکمل الجواهر می نماید در جبین

قادر مطلق پی قدر رفیعت در ازل
نام تو همنام خود بنوشت بر لوح برین

هست اسم پاک تو فرشته را جان و دل
از طفیل نام تو شادان شود اندوهگین

ذوالفقارت چون برآمد برق شان وقت جدال
محو شد نام و نشان کفر از روی زمین

چون ثنا خوانت خدای پاک در قرآن بود
پس پیمبر و ثنائی تو کرا امکان بود

بند دوم

ای که شد تو جوهر پاک یزدان تو لقب
بی رضای او نزد تو حرفی ز سر زد یک نفس

هست تسبیح تو بس آیات قرآن مجید
هم احادیث پیمبر در ثنائی است بس

از همه اقران مثل تو یکی جوان سر گرو
در شجاعت ذات پاکت هیچ همتا و بس

عرش بشان شیر و هم محمد بود و بوده کدام
تا به پیداشت نه آورده به دنیا هیچ کس

پیش شیرانت شجاعان جهان از شیرها — گم شده از هیبت و بیم تو راه بیشه‌ها

رستم و زال و نریمان بهمن و اسفندیار — پیش زور بازوی تو کمتر از موری و مگس‌ها

سربلندی رفعت قصر تو دور آسمان — در نگاه صاحب بینی کم از سنبل دو عالم‌ها

سالکان مجذوب هم ابدال اوتاد جهان — سلسله وار اند از دریای فیضت قطره‌ها

بی وساطت هر که میدارد ز دست تو رجا — دست او را تا ابد پیوسته پیوسته دست‌ها

هر که دست خود به دست تو نداد از گمرهی — او ست در راه ضلالت پا شکسته بی‌عصا

گر کنی عزم جهاد ای خسرو دلدل سوار
قتلوا تیغ گوید فتح گوید ذوالفقار

بند سوم

ای که دست زور از داور داور یافته — بهر قتل منکران تیغ دو پیکر یافته

ضیغم حق حیدر کرار و شاه ذوالفقار — فاتح خیبر لقب از فتح خیبر یافته

نیر چرخ سخا مهر سپهر التقا — وین سپهر شجاعت از تو گوهر یافته

لمعهٔ عکس در یاکتت چو بر گردون رسید — زان منور خویش را خورشید خاور یافته

در ازل هم تا ابد خلاق ارض و آسمان — هر نفس در بحر عرفانت شناور یافته

از عطایت یافته کوه بدخشان شب چراغ — وز سخایت کان گوهر گنج جوهر یافته

هم شجاعت هم سخاوت هم کرامات و جلال — ذات پاک تو ز گوهر صفات داور یافته

حاجتی کاید بہ پیش من روا فرما شہا — بہر روح پاک سبطین محمد مصطفیٰ

ای شہ دین یک نظر فرما ز رحمت سوی من
تا شود در دو جہان روشن ز ایمان روی من

بند پنجم ۵

ای ثنا خوان شد خدایت یا امیر المومنین — کرد وصفت مصطفایت یا امیر المومنین

در مکنون در صدف در نجف اندر نجف — ہست از جود و عطایت یا امیر المومنین

دیدهٔ اقطاب عالم را شده کحل البصر — خاک پاک کوی وجایت یا امیر المومنین

کنگرهٔ نه آسمان در زیر قصر عالیت — قرب حق گشته سرایت یا امیر المومنین

تاجدار ہشت جنت والی شش جہت — ہر ولی دارد ولایت یا امیر المومنین

یابد از فضل خدا در حشر عصیان نجات — زیست ہر کو در وفایت یا امیر المومنین

گرمی خورشید محشر کی کند بروی اثر — یافت کو ظل لوایت یا امیر المومنین

بہر عفو جرم خدام تو پیش مصطفیٰ — بس بود کافی رضایت یا امیر المومنین

عقدهٔ حاجات ہر مومن شود حل بیگمان — از ید مشکل کشایت یا امیر المومنین

مومنان با سلسلہ بر دست تو بیعت کنند — از غلامان سرایت یا امیر المومنین

دعوی محبت منافق گر کند او را چہ سود — نیست در راضی خدایت یا امیر المومنین

از ہمہ شاہان عالم در دو عالم بہتر است — ہر گدای بینوایت یا امیر المومنین

آنکه میداند خدایست عزت کار ترا

چون [illegible] جنت با حور و صفا — [illegible] جنت از شفاعت [illegible]

سلسبیل و کوثر و تسنیم هم آب بقا — از کمالت جود و سخی همه نیکی گشته بنام

چون توای پر ضیا شد شه سر سیدان علم — گشت سعد دوم از جلال شد گشته شفیع چو غلام

چون نبوت ختم شد بر ذاتِ ختم المرسلین — شد خلافت ختم بر ذات تو ای علیہ السلام

دشمنانِ ظاهرت خارج ز دینِ احمد اند — در جزا مانند شان از آب کوثر تشنه کام

هم عدو باطنِ تو هست در دنیا خراب — شد ز حکم خالقِ جنت بر او جنت حرام

هر کسی در ظاهر و باطن تو دارد نفاق — هست خارج از ولای حضرتِ خیر الانام

مهدی هادی ز اولاد تو چون پیدا شود — دشمن یاران احمد را نماید قتل عام

آید از چرخ چهارم بهر امدادش مسیح — در راه دین نماید [illegible] آن امام

هشت امامت بنام سلالت دیگر معین — آن دو هم پاک کان آمده خاتم انام

ای مریدان ترا کا شد در اسلام دین

بعد مردن می برد رضوان بفردوس برین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که این گلشن زیبا و حدیقهٔ رعنا بسر سبزی و شادابی یعنی چهار باغ کامیابی بسعی و اهتمام صحت با کلام کارپردازان مطبع نظامی در ماه صفر سنه ۱۲۹۲ هجری از قالب طبع بر آمده نور افزای آئینه دل اهل یقین گشته مخفی مباد که جناب کمالات دستگاه

شیخ امداد العلی صاحب مرحوم [illegible] صاحب مبرور رئیس

وچودهری قصبه سانڈی ضلع هردوئی ملک [illegible] اوده مرید خاص با اختصاص

حضرت شاه حسین عطا صاحب سلونوی [illegible] سره العزیز این چهار هفت بند

در مدح صحابه کبار رسول مختار صلی الله علیه [illegible] اصحابه وسلم بخلوص اعتقاد

تصنیف فرموده زاد آخرت خود ساخت و در عین مرض برای طبع بمطبع نظامی ارسال

فرمودند بندهٔ خاکسار هیچمدان محمد عبد الرحمن شاکر این کلام بلاغت نظام را ذریعه

خوشنودی رسول مختار و چاریار کبار تصور نموده بعد تکمیل دیباچه و نام تاریخی قصد طبع نمود

درین اثنا خبر رسید که آن مشتاق جمال پاک رسول مختار و شیفته دیدار صحابه کبار رضی الله عنهم

این اشعار آبدار مراد دل خود یافته روز جمعه بست و سوم شوال سنه ۱۲۹۱ هجری

بفردوس برین رسید و این هدیه بحضور معلی گذرانید انا لله و انا الیه راجعون بندهٔ

کمترین این قطعه تاریخ برای یادگار سال وفات آن جنت آرامگاه بر خاتمه ثبت نمود

قطعهٔ تاریخ وفات

واقف راه حقیقت شیخ امداد العلی	مدح خوانِ چار یار جان نثارانِ رسول
چون بجنت رفت شاکر گفت تاریخ وفات	کرد نقد جان فدای راه یاران رسول

۱۲۹۱ ھ

قصیده

در نعت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی الله علیه وسلم چکیدهٔ قلم بلاغت رقم

شاعر فصیح زبان نکته سنج سخندان جناب سیدی مکرمی میر وارث علی صاحب متخلص بسیفی

ادام الله برکاته

کلم از انجم نباشد نقطه از خامه ...

اگر هر شعر هر شعری زند طعنه ... د

به نعت مصطفی موزون شود

من ناقابل و کم فهم را کو طاقت مدحت

صفات احمدی در حیطهٔ تحریر کی گنجد

بود دشوار حصر معجزات احمد مرسل

نه مداح نبی خوشنود گردد ایزد بر حق

نبوده هست نباشد از ازل تا روز حشر اصلا

خدا مثل حبیب خود نه پیدا کرده در عالم

چه خوف از علت عصیان بود مداح آنحضرت را

بود مصروف تعریف شفیع المذنبین هردم

بجز نعت پیمبر نیاز د از زبان مصحفی

دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع

ملایک از فلک آیند بهر آستان بوسی

خدا حکم درود از عین رحمت کرده است ا

وجود پاک حضرت رحمة للعالمین چون شد

فروغی از جمال پاک او بر ذره گر افتد

مرا گر خاک پاک پای آنحضرت بدست آید

... جا با

ورق از صفحهٔ مهر منور با ضیا باشد

که این فیضان نعت حضرت خیر الورا باشد

بچشم اهل بینش به ز لعل بی بها باشد

اگر گرد ورق بی شبهه فیض مصطفا باشد

بیان وصفش کند انسان چو مداحش خدا باشد

معین کی شود آن چیز کان بی انتها باشد

که وصف ذات محبوب خدا اعلی العلا باشد

کسی مثل رسول پاک این قولم بیجا باشد

کسی را مثل آن حضرت اگر گوئی خطا باشد

که ذکر وصف والا درد دلها را دوا باشد

بجان و دل بهر حالت اگر صدق و صفا باشد

عطا از سینهٔ فیاض گر فکر رسا باشد

بچشم غور بین این رتبهٔ عالی کرا باشد

گروه انبیا هم مقتدی او مقتدا باشد

مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد

پس این رحمت ز عالم است او کی جدا باشد

ضیای مهر تابان کمتر از ضوی سها باشد

بحق چون منی عاجز بجای کیمیا باشد